

پیشینه خودزندگی‌نامه‌نویسی در ادبیات کلاسیک فارسی

خاور قربانی^۱، ادریس اسلامی^۲

چکیده

این مقاله با بررسی نمونه‌های نوع ادبی خودزندگی‌نامه‌نویسی در ادبیات کلاسیک، به توصیف پیشینه و بررسی چگونگی و چرایی وضعیت آن در این دوره خواهد پرداخت. برای دستیابی به این هدف از روش کیفی استفاده شده است و داده‌ها با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده‌اند. ابزار گردآوری داده‌ها فیش‌برداری و نوع مطالعه، کتابخانه‌ای است. روش کار بدین ترتیب است که نخست دو نمونه شناخته‌شده اتوبیوگرافی به‌عنوان معیار گزینش شده سپس بر اساس معیارهای موجود در آن‌ها، به بررسی سایر آثار ادبیات کلاسیک پرداخته شده و نمونه‌های دیگری هم در قالب این نوع ادبی معرفی شده است؛ نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که غیراز این دو نوع شناخته‌شده در ادبیات کلاسیک، نمونه‌های دیگری هم به‌طور مستقل یا در لابه‌لای سایر انواع وجود دارد؛ اما تعداد آن‌ها در این دوره نسبت به دوره‌های قبل (ایران باستان) و بعد (معاصر) کمتر است و دلایل آن بیشتر سیطره فرهنگ اسلامی - عرفانی است که سخن از خود و من در آن‌ها مطرود است؛ علاوه بر این، وجود جنگ‌های متعدد در ایران از قرن هفتم به بعد سبب ایجاد و نیاز به انواع قوی‌تری چون تذکره و تاریخ شده و باعث شده، این نوع را در خود پوشش دهند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات کلاسیک فارسی، خودزندگی‌نامه‌نویسی، عرفان، تذکره،

تاریخ.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران. (نویسنده مسئول)
ghorbanikhavar@yahoo.com

۲. استادیار گروه علوم تربیتی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.
edrisislami@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۱۵

تاریخ وصول: ۹۴/۱۲/۱۱

مقدمه

متون نظم و نثر ادبیات فارسی در دوره کلاسیک از غنی‌ترین آثار هاستند که در میان آن‌ها می‌توان انواع ادبی متعددی را مشاهده نمود. نگاهی کلی به پژوهش‌های انجام‌شده، مصداق این ادعاست. برخی از انواع ادبی در این دوره، با ادبیات سایر ملل مشترک است اما برخی دیگر مانند سگیه‌سرایی، تن‌کامه‌سرایی، اولیانامه و... هم وجود دارد که از یک طرف نشان از وجود انواع مستقلی دارد که مختص زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی است و از طرف دیگر ظرفیت آثار این دوره را برای طبقه‌بندی‌های دقیق‌تر در حوزه دانش انواع ادبی، نشان می‌دهد.

تحقیقات در باب اتوبیوگرافی در تاریخ ادبیات بعد از اسلام تا قرن دوازدهم نشان می‌دهد که نوشتن زندگی‌نامه توسط خود نویسنده یا شاعر، بسیار کم‌رنگ است و ما در این دوره، تنها در دو اثر با زندگی نویسندگان روبه‌رو هستیم؛ یکی «المنقذ من الضلال» از محمدغزالی و دیگری «رسالة سرگذشت» ابن‌سینا. این دو اثر به‌عنوان قدیم‌ترین اتوبیوگرافی‌های فارسی شناخته‌شده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۸۲؛ مولوی، ۱۳۸۱: ۳۶۵-۳۶۴). در میان تحقیقات انجام‌شده هم، بارها به نبود پیشینه پژوهشی کافی در مورد این نوع ادبی اشاره شده‌است؛ مهدی خلجی عقیده دارد که «در فرهنگ ایرانی عمر و کارنامه اتوبیوگرافی و خاطره‌نویسی کوتاه و کم‌مایه است» (خلجی، ۱۳۸۰: ۷۲) همچنین حورا یآوری می‌گوید رواج گفتگو بر سر پیشینه تاریخی، دوره‌بندی و تعریف اتوبیوگرافی در دهه اخیر و هم‌چنین وجوه همسانی و ناهمسانی آن با انواع دیگر خاطره‌نویسی هنوز به پیدایی گونه‌ای هم‌رأیی در میان صاحب‌نظران نینجامیده است (یآوری، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹)؛ به همین دلیل در طرح پژوهشی با عنوان «بررسی ساختار و محتوای اتوبیوگرافی در ادبیات فارسی» به بررسی تمامی نمونه‌های آن از ایران باستان تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران پرداخته شد تا بر اساس شواهد و نمونه‌های یافت شده هم مبانی نظری و هم پیشینه این نوع تبیین گردد. در این راستا، مقاله حاضر، جهت توصیف و تحلیل پیشینه این نوع در ادبیات کلاسیک تدوین گردید تا ضمن ارائه وضعیت این نوع در ادبیات کلاسیک به این سؤالات پاسخ داده شود که آیا واقعاً به‌غیر از المنقذ من الضلال غزالی و سرگذشت ابن‌سینا اثری از

اتوبیوگرافی‌های دیگر در این دوره نیست؟ چه عواملی سبب این فترت شده‌است؟ و نیاز به این نوع در ادبیات این دوره با چه انواع دیگری پر شده‌است؟
روش و ابزار تحقیق: این مطالعه به‌طور کلی با استفاده از روش کیفی و تجزیه و تحلیل داده‌ها به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و ابزار گردآوری داده‌ها بیشتر فیش و نوع مطالعه کتابخانه‌ای است.

خودزندگی‌نامه‌نویسی (Autobiography)

«اتوبیوگرافی» در زبان فارسی به زندگی‌نامه شخصی، سرگذشت خود، زندگی‌نامه خود نوشت و شرح/حسب‌حال ترجمه شده‌است و از دو بخش «اتو» (auto) به معنی خود و بیوگرافی (biography) به معنی زندگی‌نامه‌نویسی، ساخته شده‌است و در اصطلاح به معنای زندگی‌نامه فردی است که شخص خود آن را نوشته‌باشد. (مؤذن و جواری، ۱۳۸۲: ۱۰۴) معمولاً در تعاریفی که در کتاب‌های انواع ادبی از این نوع ارائه شده است بیشتر همین تعریف یعنی برنوشتن تاریخ زندگانی یا دوره‌ای از زندگی شخص به قلم خود او تأکید شده‌است (فسایی، ۱۳۸۰: ۲۸۳؛ رزمجو، ۱۳۷۴: ۲۲۸-۲۲۷) و گاه مؤلفه‌های دیگری هم به آن افزوده شده مثلاً زمان روایت آن پس‌نگرانه و زبانش منتور است (مؤذن و جواری، ۱۳۸۲: ۱۰۹ و ۱۰۸).

روش پژوهش

برای انجام این پژوهش نخست دو نمونه پذیرفته‌شده اتوبیوگرافی به‌عنوان معیار انتخاب گردید، -سپس بر اساس معیارهای موجود در آن‌ها به بررسی سایر آثار ادبیات کلاسیک -اعم از نظم و نثر- پرداخته شد و نمونه‌های دیگری هم از لحاظ ساختار و محتوا شبیه آنان یافت شد. در نهایت بر اساس تمامی نمونه‌ها به توصیف وضعیت این نوع در ادبیات کلاسیک پرداخته شد و مؤلفه‌های متناسب با اجتماع و فرهنگ ایرانی که گاهی مانع ظهور مستقل این نوع شده‌اند و گاه آن‌ها را در پوشش انواع دیگر، مانند دیباچه آثار، تذکره‌ها، حکایات، توجیه‌نامه‌ها و ... قرار داده‌اند، به‌عنوان عوامل مؤثر در چگونگی و چرایی وضعیت این نوع در ادبیات کلاسیک مطرح شده‌است. بنابراین، نخست دو اثر «المنقذ

من‌الضلال» و «رسالة سرگذشت» را بررسی خواهیم کرد تا معیارهایی را که می‌تواند پایه پذیرش این آثار به‌عنوان اتوبیوگرافی باشد، مشخص نماییم و با استفاده از خصیصه‌های موجود در آن‌ها سراغ انواع دیگری در این مقطع زمانی بگردیم.

بحث و بررسی

الف) المنقذ من الضلال غزالی

غزالی اندیشمندی است که در حوزه‌های مختلف دارای آثار متعددی است. در مجموعه آثار غزالی رساله‌ای با عنوان «المنقذ من الضلال» مشاهده می‌شود که در آن، به تشریح مراحل تحول فکری خود پرداخته‌است. این اثر برخلاف روال خودزندگی‌نامه‌نویسی، فاقد معرفی نام یا خانواده نویسنده است؛ چون هدف او شناساندن خود به مخاطب یا نوشتن زندگی‌نامه نیست بلکه او کتاب خود را برای برادر دینی‌اش که نام او را هم نبرده و حتی ارتباطش را به‌عنوان شاگرد یا خویش و... مشخص نکرده‌است، می‌نویسد. این فرد از او خواسته تا غایت و رازهای دانش‌ها را برایش روشن کند، او را از پرتگاه‌ها و ژرفناهای مذاهب آگاه نماید، رنج‌های خود را که در میان اندیشه‌های نابسامان فرقه‌های متعدد متحمل شده، شرح دهد و مرحله کمال خود را از جمود تقلید به بلوغ تفسیر و تفکر، برشمارد. (غزالی، ۱۳۳۸: ۳۳) غزالی هم شروع به بیان سیر تحول فکری خود و نحوه دستیابی به حقیقت می‌نماید؛ بنابراین، هدف غزالی بیشتر بیان حقیقت، ارشاد و ترغیب مردم برای رسیدن به کمال و رهایی از جمود فکری است بر همین اساس مشاهده می‌شود که در این اثر تنها یک مرحله زندگی او یعنی رسیدن از تقلید به کمال که حدود پانزده سال از زندگی‌اش را دربرمی‌گیرد، مشاهده می‌شود و در باب ابعاد دیگر زندگی او خبری نیست. او مراحل دستیابی به حقیقت خود را در این مراحل خلاصه می‌کند: انگیزه درونی و بررسی علوم موجود (غزالی، ۱۳۳۶: ۲۵)، دسته‌بندی آن‌ها در چهار گروه (همان: ۲۸)، روی آوردن به دانش کلام و نقد آن (همان: ۲۹)، ورود به علم فلسفه و قانع نشدن به آن (همان: ۴۰-۳۰)، تحقیق در مذهب تعلیم و نقد آن (همان: ۴۵-۴۰)، وارد شدن به جرگه صوفیان و رسیدن به یقین در این‌که صوفیان از پیشتازان به‌سوی خدایند سیرتشان نیکوترین سیرت‌ها و راهشان درست‌ترین راه‌ها و اخلاقشان پاکیزه‌ترین اخلاق است. (همان: ۴۷-۴۶) سپس به

بیماری غزالی پس از تحول فکری و ترک خانواده و رفتن به شام اشاره شده است. (همان: ۴۸)

راوی و زاویه دید این اثر: در بیشتر مطالب المتقدم‌الضلال به خاطر این‌که روایت از زبان خود اوست، با زاویه دید اول‌شخص روایت شده است اما غزالی گاهی آن را از حالت «خود روایی» خارج می‌کند و از روایت سوم شخص نیز بهره می‌گیرد. به‌ویژه در بیان توضیحاتی که در باب علوم مختلف و نقد آن‌ها انجام داده و «خود» در اثر او بسیار کم‌رنگ است. (غزالی، ۱۳۳۸، ۶۴-۵۳) بنابراین با زاویه دید و کانون درونی در این اثر مواجه هستیم و زمان روایت کلاً بیان گذشته و پسینی نویسنده است. آنچه در اینجا قابل توجه است، تغییر زاویه دید در جاهایی است که لازم است و این نشان می‌دهد که در اتوبیوگرافی‌های نخستین ما به اقتضای ضرورت و در صورت وجود مباحث غیرشخصی نویسنده، زاویه دید می‌توانست تغییر یابد. حتی گاهی با مخاطب که همان برادر فرضی از زاویه دوم شخص سخن گفته است.

ب) رساله سرگذشت

ابن سینا زندگی‌نامه خویش را به خواهش گروهی از یاران، برای ابو عبید جوزجانی روایت کرد و ابو عبید بعدها مقداری از دیده‌ها و شنیده‌های خویش را بر گفته استاد افزود و از مجموع آن‌ها رساله‌ای فراهم آورد که به نام‌های «رساله سرگذشت» یا «سیره» یا «مناقب» شیخ رئیس ابوعلی سینا معروف شده است (ترجمه رساله اضحویه، ۱۳۶۴: ۱۷)؛ این سینا مانند غزالی به‌طور مستقیم به هدف خاصی از بیان سرگذشت خود اشاره نکرده است و برای اطلاع یاران و شاگردانش از زندگی او بوده، بنابراین بیشتر کارکرد ارتباطی دارد و هدف او شناساندن خود یا نحوه آشنائیش با ابو عبید بوده است. ابن سینا نخست پدر و مادر، خود و برادرش را با روایت اول‌شخص البته به شکل غیرمستقیم از زبان راوی یعنی ابو عبید جوزجانی به دقت و با ذکر مکان تولد و نام آن‌ها معرفی می‌کند:

«پدرم از مردم بلخ بود، به روزگار امیر نوح بن منصور سامانی به بخارا منتقل شد و برخی از کارهای دیوانی روستای «خرمیش» را بر عهده گرفت، نزدیک این ده، روستای دیگری بود که «افشنه» نام داشت. پدرم دختری - به نام ستاره - از مردم این روستا

خواستار شد و او را به زنی گرفت من در آنجا به سال ۳۷۰ هجری چشم به جهان گشودم. پس از پنج سال برادرم محمود به دنیا آمد. آنگاه همگی به بخارا بازگشتیم» (ترجمه رساله اضحویه، ۱۳۶۴: ۱۷) سپس به نحوه فراگیری تحصیلات مانند یادگیری حساب نزد محمود مساح و فلسفه نزد ابو عبدالله ناتلی اشاره می‌نماید. (همان: ۱۸-۱۷) پس از آنکه در علوم منطق و طبیعی و ریاضی را خوب یاد می‌گیرد به مطالعه کتاب مابعدالطبیعه ارسطو می‌پردازد و آن را کتابی دشوار می‌داند «چهل بار آن را خواندم و همه عباراتش را از برنمودم، اما معانی آن‌ها دستگیرم نشد و مقصود نویسنده را درنیافتم. ناامیدی دامنم را گرفت. با خود گفتم: برای فهمیدن مقصود نویسنده راهی وجود ندارد» (همان: ۱۸) و در بازار کتاب شرح ابونصر فارابی است بر کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو می‌گیرد و معانی برایش روشن می‌شود (همان: ۱۹) غیر از این دو بحث از شیوه رفتن او به دربار نوح بن منصور سامانی (همان: ۱۹) و آغاز تألیف و تصنیف اولین کتاب که به خواهش همسایه خود «ابوالحسن عروضی» کتاب عروضیه را می‌نویسد «در این کتاب - به جز ریاضی - از همه اجزای فلسفه یاد کرده‌ام. به هنگام نگارش این کتاب بیست و یک ساله بودم» (همان: ۱۹) و به خواهش مرد همسایه دیگری به نام ابوبکر برقی کتاب «حاصل و محصول» را - در بیست مجلد - و کتاب «البر و الاثم» را که در علم اخلاق تصنیف می‌کند. (همان: ۲۰-۱۹) و در پایان به رفتن او از بخارا و سفر به قصد دیدار امیر قابوس انجام می‌شود و در آنجا ابو عبید جوزجانی به او می‌پیوندد (همان: ۲۰) سخن ابن سینا در اینجا ختم می‌شود و دنباله این سرگذشت را شاگردش ابو عبید، از دیده‌ها و شنیده‌های خود روایت می‌کند و در این بخش به نوشتن کتاب‌های متعدد و اقدامات سیاسی شیخ مانند وزارت و زندانی شدن و در نهایت او می‌پردازد.

راوی و زاویه دید این اثر: چنانچه از بررسی این اثر می‌توان استنباط نمود، اشاره به نام و خانواده ابوعلی سینا از زبان خود او یکی از ابداعاتی است که در این اثر قابل بررسی است و وجه ممیزه این اثر در مقابل اثر غزالی است که نوع اتوبیوگرافی نویسی را در اثر او پررنگ‌تر می‌کند. در ضمن اشاره به مراحل مختلف زندگی مانند: تحصیلات، تألیفات و سایر وقایع، وجود اعلام و شخصیت‌هایی علاوه بر ابوعلی سینا هم قابل توجه است. در روایت ابن سینا از زندگی‌اش که تا سفر او به جوزجان و آشنایی با ابو عبید جوزجانی را در

برمی‌گیرد، هرچند از زاویه اول شخص است اما با عبارت «شیخ گوید» در ابتدای حوادث، این سینا من فرعی و دوم محسوب می‌گردد که در پشت راوی حاضر با زاویه سوم شخص به بیان حوادث می‌پردازد و حتی در بخش دوم این من هم کاملاً محو می‌شود و با روایت سوم شخص به بیان آن پرداخته می‌شود؛ بنابراین در این اثر هم روایت اول شخص پنهان و غیرمستقیم است.

پ) تعیین معیار

بنابر مباحث فوق، در یک اتوبیوگرافی محتوا، انگیزه تألیف و کارکرد و روایت آن بسیار اهمیت دارد؛ به همین دلیل در بررسی فوق هم این سه عنصر برجسته‌تر شده‌اند. محتوای هر دو اثر به بیان حوادث بخشی از زندگی اتوبیوگراف که متناسب باهدف یا کارکرد آن است، اختصاص داده شده است. کارکرد المنقذ ایدئولوژیکی است؛ یعنی جهت ترویج اهداف عرفانی غزالی تدوین شده است و در راستای همین هدف صرفاً به بیان مطالبی پرداخته شده که او را در نیل به این هدف مساعدت نماید و در سرگذشت ابن سینا چون هدف شناساندن خود ابن سیناست، جزئیات زندگی، دقیق‌تر بیان شده‌اند.

بررسی شیوه روایت این دو اثر نشان می‌دهد که هنوز به شکل صمیمانه از خود گفتن رایج نیست و در هر دو اثر ما با تغییر آن به سوم شخص یا پشت پرده سوم شخص مواجه هستیم. آنچه در روایت ابن سینا اهمیت دارد حضور شاگردش به‌عنوان راوی مستقیم است که چنانکه در مباحث آتی اشاره خواهد شد از این نوع در ادبیات کلاسیک، به‌ویژه، ادبیات عرفانی نمونه‌های متعددی داریم. براین اساس می‌توان به دنبال رد روایت‌های اول شخص که دربردارنده احوال و زندگی شاعران و نویسندگان ما در ادبیات کلاسیک هستند، بود و آن‌ها را شکل‌های نخستین نوع اتوبیوگرافی در ادبیات کلاسیک قلمداد کرد. این شیوه نوشتار در چند بخش ادبیات ما برجستگی زیادی دارد یکی در دیباچه کتاب‌ها، دیگری در انواعی مانند حبسیه که بیانگر اوضاع درونی است، سومی در لابه‌لای آثار داستانی و حکایت‌ها و سفرنامه‌ها که هرکدام به‌طور غیرمستقیم و در لابه‌لای انواع دیگر سبب ایجاد اتوبیوگرافی‌هایی شده‌اند که در این مقاله «اتوبیوگرافی‌های پراکنده» نام می‌گیرند و در نوع خود باعث شده‌اند که نویسنده نیازی به نوشتن اتوبیوگرافی مستقل پیدا

نکند بلکه در لابه‌لای قالب‌های رایج به زندگی، نام و اوضاع خانوادگی و اقدامات خود اشاراتی کند.

ت) اتوبیوگرافی‌های پراکنده در قالب دیباچه متون نظم و نثر

اولین و قدیمی‌ترین جایی که در ادبیات کلاسیک، می‌توان اشاراتی از زندگی و سرگذشت شاعران و نویسندگان یافت، دیباچه آثارشان است که به نظر می‌رسد این بخش با توجه به این‌که هدف اصلی و زحمات نویسنده در تدوین اثر و به عبارتی درد دل‌های آنان را در برمی‌گرفت بیشتر متناسب باهدف اصلی آن‌ها از سرودن اثر بود همچنان که نصرالله پورجوادی آن را «مجلس انس نویسنده و خواننده» می‌نامد (پورجوادی، ۱۳۸۳: ۱۲۳). برای دیباچه متون نثر و نظم کلاسیک می‌توان ساختار و قالب ثابتی در نظر گرفت که با توجه به اجتماع و عقاید و هویت نویسنده یا شاعر محتوای آن متفاوت باشد: «۱. مطلع مذهبی ۲. ذکر فصل الخطاب ۳. طرح بحثی درباره فلسفه سیاسی حکمرانی مبنی بر تدبیر الهی در تعیین پادشاه و ضرورت وجودی پادشاه که عمدتاً ریشه ایرانی باستان دارد و به‌واسطه سیرالملوک خواجه نظام‌الملک به متون بعدی راه یافته است ۴. معرفی نویسنده و سوابق خدماتی او؛ ۵ ذکر هدف نگارش و شرح مضمون و تبویب آن و ۶. بیان آرزو و جمله دعایی» (رشتیانی، ۱۳۹۰: ۴۱) این ساختار در بیشتر متون ادبی ما تکرار شده است و آنچه مربوط به بحث این پژوهش است، بخش چهارم و پنجم آن است که نویسنده می‌توانست در این بخش به معرفی خود، هنرها و مهارت‌ها و در بخش پنجم به تبیین دلیل نگارش کتاب و سخن با مخاطب بپردازد. آنچه بیش از این اهمیت دارد روایت اول‌شخص است که برخی از نویسندگان نظم و نثر ما در این قسمت برای معرفی خود بکار می‌گیرند و کاملاً قالب یک اتوبیوگرافی به آن می‌دهند به‌عنوان مثال می‌توان از مقدمه کشف‌المحجوب هجویری یادکرد که نکات مهمی از زندگی و معرفی‌نامه نویسنده و مکتب فکری او را دربردارد و با روایت اول‌شخص بیان شده است. آنچه در زیر خواهد آمد تنها سه نمونه نثر و نظم کلاسیک هستند و پیشنهاد می‌شود که تمامی دیباچه‌ها از این دیدگاه بررسی گردند تا جایگاه و نقش آن‌ها در ایجاد نوع نخستین اتوبیوگرافی مشخص گردد.

دیباجه کشف‌المحجوب: کتاب با بسم‌الله و حمد خدا و درود بر پیامبر آغاز و پس از آن بلافاصله وارد اصل معرفی نام خود می‌گردد (هجویری، ۱۳۵۸: ۱) سپس نام خود را ذکر کرده، بعد اشاره نموده که پس از استخاره تقاضای دوستی را اجابت کرده و کتاب کشف‌المحجوب را تألیف کرده است که دقیقاً همان انگیزه و کارکرد اثر غزالی است.

ثبت نام خود در ابتدای کتاب از ویژگی‌های اتوبیوگرافی است (همان: ۳) یکی از چیزهایی که خواننده ممکن است در کشف‌المحجوب بدان توجه کند این است که نویسنده نه فقط در ابتدای کتاب، بلکه در چند جای دیگر هم حتی در داخل متن اسم خود را ثبت کرده است (همان: ۲) اشاره به وجه تسمیه کتاب و به ویژه اشاره به سرقت‌های ادبی دوره خود (همان: ۸)، روش کار تألیف کتاب هم از جمله مواردی است که نویسنده متناسب با هدف خود همچون غزالی با زبان اول‌شخص آن را تشریح می‌کند: «اکنون من ابتداء کتاب کنم و مقصود تو را اندر مقامات و حجب پیدا کنم و با بیانی لطیف مر آن را مبسوط گردانم و عبارات اهل صنایع را شرح دهم و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم، و از غرر حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو برآید.» (همان: ۱۰)

دیباجه گلستان: دیباجه گلستان هم یکی از مفصل‌ترین دیباجه‌هاست که در آن نویسنده، انگیزه تألیف اثرش را به زبان ادبی و جذاب بیان می‌کند، او که شبی در تأمل فرورفته و به گذشته خویش افسوس می‌خورد، تصمیم به گوشه‌نشینی می‌گیرد: «بعد از تأمل در این معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت‌نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم و دامن از گفته‌های پریشان شویم و من بعد پریشان نگویم» (سعدی، ۱۳۷۷: ۷۰) تا اینکه یکی از دوستان قدیمی او را می‌بیند و علیرغم شادی و خوشی او از طرف سعدی پاسخی نمی‌شنود و بقول خودش: «چندان‌که نشاط و ملاحظت کرد و بساط مداعبت گسترد جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبد برنگرفتم» (همان) او توسط یکی از وابستگان سعدی از تصمیم سعدی برای اعتکاف خبردار می‌شود و با سخنانش سبب می‌شود که سعدی «زبان از مکالمه‌ی او درکشیدن قوت نداشتم و روی از محاوره‌ی او گردانیدن مروّت ندانستم که یار موافق بود و ارادت صادق» (همان: ۷۱) و تفرج‌کنان بیرون می‌روند تا اینکه در باغ ریزش گل‌ها را که می‌بیند تصمیم به نوشتن گلستانی می‌گیرد که بقول خودش «باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد» (همان: ۷۲)

نه تنها متون نثر بلکه در متون نظم هم این شیوه مشاهده می‌شود، فردوسی در دیباجه شاهنامه با روایت اول‌شخص به برخی مباحث اشاره کرده که می‌توان در متد تحقیق امروزی آن را همان روش کار و شیوه سرایش شاهنامه دانست و ابتدا با عنوان «گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه» گردآوردن آن را نامه‌ای قدیم که شامل داستان‌های زیادی بوده و در دست موبدان پراکنده و سپهبد دستور گردآوری آن را داده است (فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۲) و پس از اشاره به این منبع که همان شاهنامه ابومنصوری، ذیل دو عنوان «گفتار اندر داستان ابومنصور دقیقی» و اقدام او برای به نظم درآوردن این نامه باستان اشاره نموده است (همان: ۲۳) گفتاری در داستان دوست مهربان نوشته که به فردوسی در به دست آوردن این منبع کمک نموده است (همان) نحوه شروع به نظم شاهنامه هم یکی از مباحث دیگری است که در دیباجه به آن اشاره شده است (همان: ۲۴) بنابراین چنانکه از بررسی این سه اثر می‌توان استنباط نمود، هر چند نویسندگان یا شاعران ما در دیباجه‌های آثارشان از خود با روایت اول‌شخص نام می‌برند اما در این قسمت به‌غیر از نام و انگیزه، شیوه نگارش، منابع کتاب‌هایشان و همکاران آن‌ها به‌ندرت می‌توان از چیز دیگری مانند اشاره به وقایع و توالی حوادث زندگی‌شان اثری جست.

ث) خودزندگی‌نامه نوشت در لابه‌لای حبسیه‌ها

حبسیه به زبان بسیار ساده عبارت از اشعاری / نوشته‌هایی است که شاعر / نویسنده در زندان و مربوط به حبس خودساخته باشد (معین. ذیل حبسیه) در تقسیم‌بندی آن میان انواع شعر مقداری اختلاف نظر است برخی آن را مرثیه (زرین‌کوب، ۱۳۴۶: ۱۷۰). برخی دیگر، حبسیه را از اقسام شکایت‌نامه و بئ‌الشکوی (فرشیدورد، ۱۳۵۷: ۲۱۴) و عده‌ای آن را زیرمجموعه حساب‌حال (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۴؛ ظفری، ۱۳۷۵: ۷۱) دانسته‌اند و در تأیید سخن آنان که آن را حساب‌حال شمرده‌اند باید گفت آنچه می‌تواند آن را از فرعیات اتوبیوگرافی قلمداد کند دو نکته است یکی محتوای آن‌هاست که در مورد اوضاع درونی شاعر است «گاه شاعر از تنگی زندانی که در آن محبوس است، بدرفتاری زندانبان، سختی و فشار کند و زنجیر یا مانند بندی گام‌های دوران اخیر، از درد و رنج ناشی از شکنجه، زنده بودن جامه، نداشتن گسترده‌نی (تاریکی، آلودگی، بدی غذا، بی‌زمانی و یکسان بودن

شب و روز و سال و ماه، سردی گرمی و...، زندان، پیری و ناتوانی، شبکوری و دیگر بیماری‌ها، سرخی اشک، مصادرهٔ اموال، بی‌چیزی، ستیزه و ناسازگاری بخت و روزگار و چرخ، سفله‌پروری زمانه، بی‌قدری دانش و ارباب فضل و دردناک‌تر از همه، تنهایی و بی‌وفایی دوستان و کسان، لب به شکایت می‌گشاید» (ظفری، ۱۳۷۵: ۹۱) و همگی این‌ها دال بر وضعیت ظاهری و باطنی زندگی شاعر یا نویسنده در آن حال است. دیگری روایت آن است که از زبان من شاعر یا نویسنده بیان می‌گردد و درنهایت حکایت از واقعیات است؛ بنابراین وجوه اشتراک حبسیه با اتوبیوگرافی می‌تواند در سه خصیصهٔ زیر باشد:

۱. وصف احوال درونی و شخصی در حبسیات
۲. استفاده از من یا اول‌شخص در روایت آن‌ها
۳. واقعی بودن و وجود بسیاری از نکات تاریخی در آن‌ها

شاعران شاخص حبسیه گوی ادب کلاسیک فارسی مانند «ناصر خسرو قبادیانی»-هر چند برخی اشعار او را حبسیه تلقی نمی‌کنند- «مسعود سعد سلمان»، «عین القضات همدانی»، «فلکی شروانی»، «بهاء‌الدین بغدادی»، «مجیر بیلقانی» و «خاقانی» همگی مدتی را در زندان بوده‌اند و در این میان مسعود سعد هم سبک اشعارش برجسته‌تر و از اهمیت بیشتری در این نوع برخوردار است و هم مدت‌زمان بیشتری را در زندان به سر برده است و سهیلی خوانساری شرح حال او را بر اساس همین اشعار در کتاب «حصار نای» تنظیم کرده‌است که در زیر به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. مسعود هم این اشعار را «حسب حال» نامیده است:

یکی حکایت بشنو ز حسب حال رهی	به عقل سنج که عقلست عدل را میزان
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز	به چشم خویش همی بینم احتراق و قران (خوانساری، ۱۳۷۳: ۱۹)
ملکا حال خویش خواهم گفت	نیک دانم که آیدت باور
وصف سوز و گدازو	رنج و عذاب زندان (همان: ۳۱)
من شنیدم که میر ماضی را	بنده بود والی لُوکر
بس شگفتی نباشد ار باشد	مادحت قهرمان چالندر (همان: ۳۲)

اشاره به فتوحات شاهان، دشمنان خود و نکوهش آنان و بسیاری مسائل دیگر از زندگی او در این نوع اشعار وجود دارند که اگر با ربط متوالی به صورت نثر درآیند بدون شک اتوبیوگرافی جذاب و جان‌گدازی خواهند بود که در کمتر ادبیات و فرهنگی یافت خواهد شد. این نوع زندگینامه نویسی به نظر بیشتر کارکرد روانکاوانه دارد چون بیان آن‌ها از طرفی سبب می‌شود ذهن فرد که سرشار از رنج‌ها و دردهای زندان است، تخلیه گردد و از طرف دیگر نویسنده تنهایی خود را با نوشتن این مطالب پر می‌کند. شایان توجه است که خلق این نوع در دوران مشروطه و در قالب نثر رایج‌تر می‌شود و حبس و زندان سبب آفرینش خودزندگی‌نامه‌نویس‌های زندان مانند «ایام محبس» از علی دشتی یا «یادداشت‌های زندان» از جعفر پیشه‌ور و خیلی نمونه‌های دیگر می‌گردد.

ج) خودزندگی‌نامه نوشت در قالب توجیه‌نامه

«توجیه‌نامه» یکی از انواعی است که در ادبیات ما چندان مطرح نیست و متأسفانه تعریف مستندی برای آن پیدا نشد اما می‌توان آن را به آثاری اطلاق کرد که نویسندگان جهت تبرئه خود از اتهامی آن را خلق می‌کنند. اثبات بی‌گناهی چون باید با ارائه شواهدی از زندگی نویسنده همراه باشد بدون شک دربردارنده بخشی از سیر زندگی اوست و می‌توان آن را نوعی اتوبیوگرافی قلمداد کرد.

«صائن‌الدین علی ترکه» در دو اثر به نام‌های «نفته‌المصدور اول» و «نفته‌المصدور دوم» مباحثی را مطرح کرده است که می‌توان آن را «دفاعیات» او نامید و در آن‌ها نویسنده ضمن تلاش برای رفع اتهامات کفر از طرف علمای عصر خطاب به شاهرخ تیموری، به بسیاری از موارد مانند: نام، حوادث زندگی و اعتقادات خود اشاره کرده است.

در نفته‌المصدور اول ضمن اشاره به اتهام اصلی خود، «چیزی از سخن مشایخ نبشته است فلان کس، در بیست سال پیش‌ازین» (همان: ۱۷۲) به معرفی اوضاع خود پرداخته است: «حال آن است که این فقیر را پنجاه‌ونه سال از عمر گذشته، بیست‌وپنج سال در خدمت برادر بزرگ که یگانه عصر خود بودند به تحصیل علوم دینی مشغول شد که پدر بر پدر از دویست سال باز که تصانیف ایشان در میان است بدین علم‌ها مشغول بوده‌اند، از سر تقوی و ورع یعنی: حدیث و تفسیر و فقه و اصول دین. بعدازآن از برای زیادتی علم بر

مقتضای فرموده حدیث: «اطلبوا العلم و لو بالصین» به سفر رفت و پانزده سال دیگر در خدمت بزرگان دین کهنشان یافته بود، به ریاضت و مجاهدت، مشغول شد ... (ترکه اصفهانی، ۱۳۵۱: ۱۷۰) و اشاره به دو دیدار خود با شاه جهت تبرئه خویش نموده است (همان: ۱۷۱-۱۷۰) و پس از بیان این موارد استدلال‌های قوی در رفع اتهامات وارده می‌آورد.

در نوشته‌المصدر دوم مفصل‌تر به معرفی آبا و اجداد و خودش می‌پردازد: «برادرانم در خبوه بودند، ایشان را به تربیت مخصوص گردانید، به واسطه قدمت نسبتی که معلوم فرموده بودند که اجداد بندگان از خجند بوده‌اند و لقب ترکه از آنجاست و تکلیف اسم قضا برایشان فرمودند کردن و این فقیر در اثنای این حالت جهت تحصیل علم و کمال عزم سفر قبله کرد چنانچه وصیت پدر رسیده بود، که ...» (همان: ۲۰۳). به سفر پانزده‌ساله و بازگشت از سفر اشاره می‌کند (همان: ۲۰۴) و چندین بار عزلت و گوشه‌نشینی (همان) اما پادشاه او را خوانده و نوازش‌ها کرده است تا اینکه در قلعه‌ای زندانی می‌شود و از دیدن خانواده خود محروم می‌گردد (همان: ۲۰۵) بعد از گرفتن سند و املاک، او را آواره شهرها می‌کنند از همدان، کردستان، در مسجدی در تبریز مشغول درس و تفسیر می‌شود و از شهرهای زیادی او را دعوت می‌کنند اما «چون گیلان نزدیک‌تر بود و سلطان علاءالدین را ارادت بیشتر» به آنجا می‌رود (همان: ۲۰۶) زمستان را در آنجا می‌ماند سپس به سمنان، نطنز و هرات می‌رود. محتوای این آثار جدای از استدلال‌هایی که در تبرئه خود آورده است، می‌تواند بسیار شبیه اتوبیوگرافی باشد؛ اما آنچه اهمیت دارد و به نوعی ابداع نویسنده است، استفاده از لفظ «این فقیر» برای خود و کاربرد روایت سوم‌شخص است که به نظر می‌رسد به خاطر مخاطب او - که شاه بوده است - این نوع روایت را انتخاب نموده‌است و این می‌تواند در روایت‌شناسی اتوبیوگرافی‌های فارسی نقطه عطف و ابداعی در نظر گرفته شود.

چ) تذکره مانع و منشأ پیدایش خودزندگی‌نامه‌نویسی

تذکره به آثاری اطلاق می‌شود که در آن، شرح احوال و زندگی‌نامه مشاهیر، اعم از امیران، وزیران، علما، فقها، اندیشمندان، نویسندگان، شاعران و معرفی آثار آنان بیاید. (زرقانی، ۱۳۱۹، ۱۴) این رویه و نوع ادبی در ادبیات ایران سابقه درخشانی به‌ویژه در میان

عرفا دارد و به دو شیوه متناقض در سیر اتوبیوگرافی نقش داشته است؛ در قرون سه تا ده می‌توان گفت که این نوع مانع پیدایش اتوبیوگرافی شده است. بررسی تذکره‌نویسی به‌ویژه در میان عرفا، نشان می‌دهد عارفان ما به‌جای پرداختن به زندگی خود بیشتر به شرح احوال استادان خود پرداخته‌اند و گویا بر همین اساس، نوشتن زندگی خود را به شاگردانشان موقوف کرده‌اند؛ مثلاً جامی که هنر زندگینامه‌نویسی خود را در نفعات الانس به اثبات رسانده است، زندگینامه‌اش را شاگردانش نوشته‌اند یا ابوسعید ابوالخیر هم با وجود طبقات الصوفیه، زندگی‌اش را نوادگانش می‌نویسند؛ همچنین «نور العلوم» و «فیه ما فیه» را می‌توان از این نوع شمرد که نویسندگان به بیان زندگی شیوخ و پیران عرفانی خود پرداخته‌اند به همین سبب می‌تواند مانع پردازش خودزندگینامه‌ها توسط افراد ماهر در زندگینامه‌نویسی باشد همانگونه که ابوعبید زندگی ابن‌سینا را نوشته است. در اینجا دو نمونه که در بیشتر موارد نقل‌قول‌ها از زبان راوی اول‌شخص است و به عبارتی هم امانت در بیان رعایت شده و هم سیر زندگی آن‌ها آمده است، پرداخته خواهد شد.

ح) اسرارالتوحید

یکی از کتاب‌هایی که بسیار شبیه کتاب ابوعلی سیناست «اسرارالتوحید» است. این کتاب یک‌صد و سی سال پس از مرگ ابوسعید در خراسان، توسط یکی از نوادگان او به نام «محمد بن منور» نگاشته شده است. تألیف کتاب پس از حمله غزان به میهنه انجام‌گرفته است و آن را در حدود سال ۵۷۰ هجری قمری دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۶۹، ج ۱: ۶۰۳-۶۰۶) آن را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱. حالات شیخ ابوسعید از ایام طفولیت تا چهل‌سالگی ۲. حکایت کرامات، سخنان، دعوات و ایبات متفرقه، نام‌های او ۳. پایان عمر شیخ، وصیت‌های او، نحوه فوت و کرامات بعد از وفاتش.

اینکه شاگرد او زندگی و حالات عرفانیش را بیان می‌کند در تمامی کتاب‌های تاریخ ادبیات اشاره شده است و آنچه در این زمینه اهمیت دارد بررسی راوی و اول‌شخص بودن روایت‌های آن است. نکته مهمی که منور در ابتدای کتاب به آن اشاره می‌کند و یکی از دلایل کمبود اتوبیوگرافی در ادبیات کلاسیک ما می‌تواند باشد، پرهیز شیخ از کاربرد ضمیر

اول شخص مفرد یا جمع است و کاربرد آن از زبان محمد ابن منور است. او بیان می‌کند که شیخ به جای استفاده از من و ما از ایشان استفاده کرده است و کاربرد ما از آن «محمد بن منور» است نه شیخ ابوسعید:

«من و ما نگفته است و هرکجا ذکر خویش کرده است گفته است ایشان چنین گفتند و ایشان چنین کردند و اگر این دعاگوی در این مجموع چنین راند که بر لفظ مبارک رفته است و سیاق سخن از برای تبرک هم بر آن قرار نگه دارد، از فهم عوام دور افتد و بعضی از خوانندگان بل بیشتر در نظم سخن و ترتیب معانی به غلط افتند و پیوسته این معنی که شیخ به لفظ ایشان، خویشان را خواسته است، در پیش خاطر حفظ نتواند داشت و برایشان دشوار باشد، خاصه بر کسی که اول کتاب را مطالعه نکرده باشد و این معنی ندانسته. پس این دعاگوی به حکم این اعصار هرکجا که شیخ لفظ ایشان گفته است لفظ ما یاد کرده است چه این لفظ در میان خلق معهود و متداول است و به فهم خوانندگان نزدیک‌تر اما این معنی می‌باید دانست که هرکجا که ما یاد کرده‌ایم، بر لفظ مبارک شیخ ایشان رفته است و العاقل یکفیه الاشارة» (محمد بن منور، ۱۳۷۶: ۱)

خ) خمسه‌المتحیرین

دیگر از کتاب‌هایی که رساله سرگذشت ابن سینا را در ذهن تداعی می‌کند «خمسه‌المتحیرین» است که امیرعلیشیر درباره جامی نوشته است و سه بخش دارد:

۱. مقدمه: مقدمه به روایت سوم شخص و از زبان نویسنده درباره جامی است و اشاره به این دارد که عبدالرحمان جامی از سنین کودکی تا اوایل جوانی در ولایت جام به تحصیل و یادگیری علوم اشتغال داشته، سپس بنا بر کم بودن اشخاصی که بتوان در پیشبرد تحصیل از محضر آنان بهره جست، به شهر هرات عزیمت نموده، در مدرسه «نظامیه» واقع در دروازه عراق مسکن گزیده مشغول تحصیل گردیده است و در مدت زمانی اندک از اینای جنس سبقت جست، حتی از علمای متبحر شهر نیز در علم و فضل جلو افتاده که در هیچ‌یک از علوم و فنون او را احتیاجی به اهل زمان باقی نمانده است. نوایی خاطر نشان می‌سازد که مولانا جامی در مهر و موم‌های تحصیل علوم نیز «هیچ‌گاه از آیین نظم فارغ نبوده است». از این گفته برمی‌آید که مولانا از همان اوایل دوره جوانی به سرودن شعر

پرداخته و همواره بدان اشتغال داشته‌است در پایان مقدمه به آشنایی خود با جامی اشاره می‌کند که مصادف با زمانی است که مولانا جامی در محلی به نام خیابان واقع در حوالی شهر هرات سکونت داشته، منزل او مرجع خاص و عام بوده است. (علیشیرنوبی، ۱۳۸۱: ۹-۱۲)

۲. مقالات: که شامل سه مقاله است مقالت نخست، دربارهٔ امور اتفاقی و سخنان غرابت آمیزی که میان جامی و مؤلف واقع شده و از آن‌ها، به قول خود نوایی، «خصوصیات و التفات» مولانا جامی نسبت به وی آشکار می‌گردد؛ مقاله دوم ذکر برخی از رقعات و نامه‌هایی است که آن‌ها به همدیگر نوشته‌اند و مقالت سوم: در باب کتب و رسایلی است که جامی به خواهش و تشویق نوایی آن‌ها را تألیف نموده است که از میان آن‌ها شیوهٔ روایت‌پردازی مقاله نخست، این اثر را به نوع اتوبیوگرافی نزدیک می‌کند، استفاده از جملات و سخنان مستقیم به روایت اول‌شخص در این مقاله است.

«روزی شیخ عبدالله کاتب که با خرید و فروش کتب مشغول بوده و از اولاد مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است، رساله الهی‌نامه خواجه عبدالله انصاری را پیش من آورد. به مطالعه اول رساله مشغول شدم. پس که عبارات آن رساله سلیس و معانی‌اش عالی بود تا به آخرش نخواندم کتاب را نتوانستم از دست بگذارم، چنان‌که جلب توجه حضار نمود که یک کتاب را در نشست از اول تا آخر خواندن خالی از غرابت نبود. فردای آن روز، حضرت مولانا به منزل بنده تشریف آوردند و همان رساله حاضر بود، برای ملاحظه به دست گرفتند. یکی از اصحاب صحبت قضیهٔ دیروزی را به میان آورد؛ حضرت مولانا تبسمی کرده فرمودند: «عجب تصادف غریبی مابین من و شما اتفاق افتاده، دو سه روز قبل همین کتاب را شیخ عبدالله کاتب پیش من آورد من هم که از اولش شروع به مطالعه کردم دست نکشیدم و تا به آخر خواندم». (علیشیرنوبی، ۱۳۸۱: ۱۳). در پایان رساله مؤلف به شرح واقعهٔ وفات مولانا جامی می‌پردازد؛ و مرثیهٔ جان‌گدازی به زبان فارسی سروده که آن را در پایان رسالهٔ «خمس‌المتحیرین» آورده است. (علیشیرنوبی، ۱۳۸۱: ۴۳-۳۸)

هدف از بررسی این دو اثر این نیست که آن‌ها را در قالب اتوبیوگرافی بگنجانیم هرچند چنانکه نشان داده شد رعایت در نقل قول‌ها و روایت آن‌ها به صیغهٔ اول شخص در موارد

بسیاری مشاهده می‌شود بلکه هدف این است که ما کسانی را داشته‌ایم که هنر زندگی‌نامه‌نویسی را با نوشتن تذکره به اثبات رسانده‌اند و شاید اطمینان داشتند از شاگردانی که به زندگی آن‌ها خواهند پرداخت و همین مسأله مانع از این شده‌است که آن‌ها اثر مستقلی را به زندگی خود اختصاص دهند.

د) تذکره‌نویسی منشأ اتوبیوگرافی‌های مستقل

تذکره‌نویسی از آغاز تاریخ ادبیات ما سیر صعودی را پیموده است به‌ویژه از قرن نهم به بعد؛ «از قرن هفتم هجری تنها لب‌الالباب عوفی باقی است. از قرن هشتم دو مورد، از قرن نهم هفت مورد، از قرن دهم سی و سه مورد، از قرن یازدهم پنجاه و هشت مورد، از قرن دوازدهم هفتاد و دو مورد، از قرن سیزدهم یکصد و پنجاه و یک مورد و از قرن چهاردهم دویست مورد تذکره برجای مانده است» (رک. دانشنامه ادب فارسی ذیل تذکره) بررسی ساختار اتوبیوگرافی‌ها نشان از تحول خاصی در تذکره‌نویسی و ابداع اولین اتوبیوگرافی‌های آگاهانه دارد که معمولاً نویسندگان در پایان تذکره‌ها یا خاتمه آن بخشی را اختصاص به شرح حال مؤلف داده‌اند. اولین کسانی که در قالب تذکره به نوشتن زندگی‌نامه خود پرداخته‌اند، یکی واله داغستانی در خاتمه ریاض الشعراست او نام خود را نوشته است: دانای رموز هیچ‌مدانی علیقلی داغستانی متخلص به «واله» (رادفر، ۱۳۷۶: ۶۵) و مکان و زمان تولد: «تولد این فرسوده نوائب زمان در شهر صفر سنه ۱۱۲۴ هـ دردار السلطنه اصفهان واقع شده» (همان: ۶۶) سفر به ایروان: «در سنه ۱۱۲۶ هـ که بیگلر بیگی گری ایروان به والد مغفور تفویض یافته بود در رکاب آن مرحوم به ایروان رفته.» (همان: ۷۵) تحصیلات: «در سنه ۱۱۲۹ هـ به مکتب نشسته به درس اشتغال می‌نموده از درس قرآن فارغ شده، کتب فارسی می‌دید» (همان: ۷۶) و اینکه در سن ده‌سالگی تمام افراد خاندانش از عهده‌های حکومتی معزول شده بودند (همان: ۷۷)

آذر بیگدلی دومین کسی است که در بخش آخر تذکره آتشکده این کار را کرده است. او در سال ۱۱۷۴ هـ تألیف این کتاب را شروع کرد و در ۱۱۹۳ هـ آن را به پایان رساند. این کتاب مشتمل بر یک «شعله» و دو «مجمره» است: شعله در اشعار شاهان و امیران و شاهزادگان است و مجمره اول مختص زندگی‌نامه شاعران قدیم و آنان که پیش از مؤلف

زیسته‌اند. این مجمره شامل چند اخگر و هر اخگر منقسم به چندین شراره و شعاع و هر یک در احوال شاعران شهرها و مناطق مختلف فارسی‌زبان است. در انتهای این مجمره زندگینامه زنان شاعر یاد شده است؛ مجمره دوم به احوال و زندگی و اشعار سراینندگان معاصر مؤلف اختصاص پیدا کرده و آن نیز شامل دو «پرتو» است: پرتو اول در احوال شاعران هم‌زمان مؤلف و پرتو دوم در زندگینامه و نمونه اشعار خود او یعنی آذر بیگدلی است. (کلچین معانی، ۱۳۶۳: ۳)

بعد از او می‌توان از آزاد بلگرامی در تذکره «مآثر الکرام» و تذکره «خزانه عامره» یاد کرد که در آن به نکاتی مانند زمان و مکان تولد خود «زاد روز خود را ۲۵ صفر ۱۱۱۶ ه.ق و زادگاه خود را بلگرام گفته و خود را واسطی‌الاصل حسینی‌نسب، از نژاد زید بن علی بن حسین^(ع)، حنفی مذهب و چشتی مشرب شده است؛ و تحصیلاتش لغت و ادب و حدیث و سیرت نبوی را نزد جد مادری خود میر عبدالجلیل بلگرامی و عروض و قوافی و فنون ادبی را نزد دایی خود میر محمد تحصیل کرد و ... (دایره المعارف بزرگ اسلامی/۱. آزاد بلگرامی) همچنین بعد از او هدایت در «ریاض العارفین» در خاتمه با عنوان خلد اشاره به زندگی خود می‌کند (هدایت، ۱۳۱۹: خلد).

اتوبیوگرافی و تاریخ نویسی

از قرن هفتم به بعد اتوبیوگرافی قالب جدیدی به خود می‌گیرد و نویسندگان ما در قالب بیان تاریخ دوره خود به شرح وقایع زندگی می‌پردازند؛ هر چند ما می‌توانیم این شیوه نگارش یعنی بیان وقایع زندگی در قالب حوادث تاریخی را در تاریخ بیهقی هم مشاهده کنیم اما در این قرن این شیوه برجستگی خاصی می‌یابد مثلاً زیدری نسوی در نفثه المصدر به جای بیان مسائل تاریخی و تأکید بر آن‌ها بیشتر به بیان حوادثی که حول محور نویسنده هستند با زبان اول‌شخص می‌پردازد. واصفی در بدایع الوقایع که در ذیل به معرفی آن پرداخته خواهد شد نیز چنین می‌کند. جالب اینجاست که این شیوه بعدها در دوره قاجار و دوره پهلوی هم همچنان نمونه‌هایی دارد؛ مثلاً «خاطرات و خطرات: توشه از تاریخ شش پادشاه و گوشه از دوره زندگی من»، مهدی قلی خان هدایت، حیات یحیی از

یحیی دولت‌آبادی و «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» از عبد الله مستوفی و یادداشت‌های دکتر قاسم غنی.

در اینجا به نمونه‌هایی از بدایع الوقایع اکتفا خواهد شد:

او به ذکر نام خود «اضعف عبادالله القوی زین‌الدین محمود بن عبدالجلیل المشهور به واصفی» که از خونریزی قزلباش‌ها به هراس آمده و قصد نجات خود را دارد تا اینکه «روزی از روزها از کمال بی‌طاقتی و نهایت بی‌تحملی از خانه بیرون آمده سیر می‌کردم و روی به هر جانب می‌نهادم تا با یکی از یاران اخوان‌الصفا و دوستان خلان‌الوفا که او را خواجه ابوالعلا خوارزمی می‌گفتند» (واصفی، ۱۳۴۹: ۵) برخورد می‌کند و ناراحتی خود را از اوضاع جامعه بیان می‌دارد و این دوستش او را به صاحب‌کمال و دانشی ابوالجود نام معرفی می‌کند تا آینده و مسیر زندگی‌اش را مشخص کند وقتی نزد او می‌رود به او می‌گوید: «ای واصفی نام تو زین‌الدین محمود است و عاقبت کار تو نیز محمود خواهد بود» (همان: ۶) و به او می‌گوید که به‌زودی به ماورالنهر خواهد رفت و از مجالست پادشاهی که از نسل چنگیز است و عادل پرورش خواهد یافت و از پسران او هم مقام و منصب عالی خواهد یافت و همچنین تألیف کتاب بدایع الوقایع را هم به او خبر می‌دهد و بسیاری مسائل دیگر (همان: ۹-۷) واصفی که این سخن را می‌شنود دو قصیده برای دو پسر شاه می‌سراید و همراه برادرش به ماوراءالنهر سفر می‌کند (همان: ۱۷) و بعد از به زیبایی و به‌دقت در همان گفتارهای نخستین چگونگی ورود او به محافل ادبی سمرقند و بخارا بیان می‌گردد.

ذ) خودزندگی‌نامه در قالب حکایت‌ها

گاهی خودزندگی‌نامه در قالب حکایت‌ها پنهان می‌شود؛ مثلاً در گلستان سعدی راوی اول‌شخص در چهل و هشت حکایت حضور دارد (رضائی و جاهدجاه، ۱۳۹۱: ۱۱۳) که از این بین شمار حکایت‌هایی که می‌توان آن‌ها را خودزندگی‌نامه‌ای به شمار آورد به نوزده حکایت می‌رسد. معیار گزینش این حکایت‌ها، دربرداشتن اطلاعاتی درباره زندگی راوی، سفرهای او، اطرافیان و دوستان وی، موقعیت و جایگاه شغلی او، خاطرات کودکی و حوادث مهم زندگی وی بوده است. این حکایت‌ها عبارت‌اند از: «تنی چند از روندگان در

صحبت من بودند»؛ «با طایفه بزرگان به کشتی در»؛ «یاد دارم که در ایام طفولیت»؛ «در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی‌گفتم»؛ «چندان‌که مرا شیخ اجل»؛ «یاد دارم که شبی در کاروانی»؛ «وقتی در سفر حجاز، طایفه‌ای»؛ «از صحبت یاران دمشقم ملالتی»؛ «هرگز از دور زمان ننالیده بودم»؛ «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر»؛ «در عنفوان جوانی چنان‌که افتد و دانی»؛ «رفیقی داشتم که سال‌ها باهم سفر»؛ «یاد دارم که در ایام جوانی»؛ «خرقه‌پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود»؛ «با طایفه دانشمندان در جامع دمشق»؛ «مهمان پیری شدم در دیار بکر»؛ «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم»؛ «سالی از بلخ بامیانم سفر بود»؛ «جدال سعدی با مدعی» (رضائی و جاهدجاه، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۱۹)

مهم‌ترین حکایتی که از این دست در گلستان وجود دارد، حکایت زیر است:

«از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده بود. سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم. تا وقتی که اسیر فرنگ شدم. در خندق طرابلس، با جهودانم به کار گل بداشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود، گذر کرد و بشناخت و بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت به نکاح من درآورد به کابین صد دینار...» (همان، ۱۷۹-۱۷۸).

ر) سفرنامه‌ها

یکی دیگر از انواعی که در آن می‌توان احوال شاعر یا نویسنده را یافت سفرنامه‌ها هستند. البته نقش عرفا را در ایجاد نوع سفرنامه‌های تمثیلی - کثرت آن در این مقطع یکی از دلایل این ادعاست - و کمبود سفرنامه‌های واقعی نمی‌توان نادیده انگاشت؛ تحقیقات نشان می‌دهد که تا قرن پنجم بی‌توجه به سفر بودند ابوبکر و راق میردان را از سفر منع می‌کرد (محمدی افشار، ۱۳۸۸: ۳۳) تنها سفر آن‌ها که در دین هم واجب بوده حج است؛ و برخی عارفان بر ادای آن تأکید داشته‌اند هرچند بی‌توجهی به این سفر هم در برخی عارفان مشاهده می‌شود مثلاً ابوالحسن خرقانی «تو عزیزتر از آنی که تو را به مکه برند کعبه را به تو آرند تا تو را طوف کند» در مورد بایزید فقط به یکبار سفر او به مکه اشاره شده و دیگر سفرهایش به اجبار مخالفان بوده هفت با او را از بسطام تبعید کرده‌اند آن‌ها اصل سفر را سفر از خویشتن و سفر معنوی می‌دانستند (همان: ۳۷) همین سبب ایجاد سفرنامه‌های

خیالی ماند منطق‌الطیر عطار، مصیبت‌نامه و حتی الهی‌نامه او، سیرالعباد سنایی و ... شده است. در این آثار بدون شک عارف می‌خواهد سرگذشت یا سفر من نوعی را از ناسوت به لاهوت بیان کند. بررسی این انواع نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد که به دلیل پرهیز از اطالة کلام در اینجا از پرداختن به آن خودداری خواهد شد.

دو تن از افرادی که سفرنامه‌های آن‌ها در ادبیات کلاسیک از اهمیت برخوردار است و به دلیل اینکه بیان سفر آن‌ها بیشتر حول احوال نویسنده می‌چرخد تا توصیف مکان‌ها و هر دو به اقتضای ضرورت به سفرنامه‌نویسی روی آورده‌اند، در اینجا مطرح می‌گردند تا نقش سفرنامه در بیان زندگی شاعران نخستین آشکار گردد. شایان توجه است که «رساله الندامه الی زاد القیامه» عنوان زندگی‌نامه‌ی خود نوشت و نسبت داده‌شده به ناصرخسرو است که به دلیل عدم دسترسی به آن از طرح آن در این مقاله خودداری شد.

ر-۱) سفرنامه ناصرخسرو

ناصرخسرو در سال ۴۳۷ ق. از مرو آهنگ مکه می‌کند: «در ربیع‌الاول سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه که امیر خراسان ابو سلیمان چغری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق بود، از مرو برفتم.» (ناصرخسرو، ۱۳۵۰: ۱) سپس «از مرو به سرخس شدم- که سی فرسنگ باشد- و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگ است» (همان: ۴) پس از چند هفته شهر نیشابور را ترک می‌کند و به قومس می‌رسد: «به راه کوان به قومس رسیدیم و زیارت شیخ بایزید بسطامی بکردم.» (همان) از دیگر شهرهای منطقه خراسان طبس، قاین و بلخ (همان، ۱۱۹-۱۲۰) است. سپس با گذر از شهر ری «از بلخ تا به ری سیصد و پنجاه فرسنگ حساب کردم.» و اصفهان (همان: ۱۱۷) به تبریز در سال ۴۳۸ ه. ق. وارد می‌شود «و آن شهر قصبه آذربایجان است، شهری آبادان، طول و عرضش به گام پیمودم... و حکایت کردند که به این شهر زلزله افتاد» و در آنجا با قطران، شاعر تبریزی، دیدار می‌کند (همان: ۸-۷) سپس به شام می‌رود و در طی مسیر، به شهر قاهره می‌رسد و سه سال در قاهره به سر می‌برد و به سوی خانه خدا می‌رود. وی پس از شش ماه توقف در مکه در سال ۴۴۳ ق به اقامت خود در آنجا پایان می‌دهد. (همان: ۸۹-۸۸).

راوی و زاویه دید: راوی در سفرنامه همان نویسنده است که از دیدگاه اول شخص به روایت رخدادها می‌پردازد. او اغلب هنگامی که به بیان کارهایی که کرده است یا چیزهایی که درجایی دیده است، می‌پردازد به خود به صورت «من، ناصر» اشاره می‌کند. اشاره به اوضاع فردی در سفرنامه: سفرنامه تنها روایت سفر نیست بلکه با احوال فردی ناصر خسرو هم مواجه هستیم به عنوان مثال در این عبارات:

«چون به آنجا رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد...». (ناصرخسرو، ۱۳۵۰: ۱۲۹)

ر-۲) سفرنامه حکیم نزاری

حکیم نزاری یکی از شعرای بزرگ قرن هفتم هجری ایران است. در ایران او را سعدالدین نزاری می‌نامند ولی در آثار مستشرقان شاعر را نسیم‌الدین ابن جمال‌الدین می‌نویسند و اشپرنگر این لقب را از تذکره تقی کاشی اخذ کرده است. بعد از اشپرنگر، عالم روسی «دورن» که اولین بار کلیات حکیم را به دست آورد و بعد از او «آته» و حتی «یوگنی برتلس» در اثر مذکور در وفق خود نام شاعر را نعیم‌الدین ابن جمال ثبت کرده‌اند. شاید به همین علت اختلاف نظر است که مؤلف «ریحانة الادب فی تراجم المعروفین» می‌نویسد: «ظاهراً نزاری تخلص او بوده و اسم اصلیش به دست نیامد». (بارادین، ۱۳۳۷: ۱۸۱) او سفرنامه‌ای دارد و بر اساس آن بعضی از مسافرت‌های او ظاهراً «اختیاری» نبوده است و گویا حکیم را به این مسافرت‌ها گسیل می‌داشته‌اند. چنانکه شاعر در «سفرنامه» خود گوید:

«سیر کردن در جهان خوش عالمی است	لیک آن را کش مصاحب همدمی است
اختیاری باشدش نیکو بود	منزل و مراحل به دست او بود
ور نه چون خون خوردن و جان‌کندش	حاصلی نبود سفارت‌کردنش»

(همان: ۱۹۰)

او هدف از تدوین و تنظیم «سفرنامه» را ثبت اسامی دوستان نه وصف جاهایی که می‌بیند:

زین غرض مقصود من افسانه نیست وصف و شرح گلخن و کاشانه نیست
هست ذکر دوستان مقصود من ذکر ایشان است از این معهود من
(همان: ۱۹۱)

نیمه ذوالقعدة همان سال از اصفهان خارج شد و از راه نظنز و... به تبریز رسید. در تبریز مریض شد و در «دارالمرض» و یا «دارالشفاء» مداوا شد. در تبریز با جوانی آشنا شد که از «املاء و انشاء» شاعر «امتحان‌ها» می‌کرد (همان: ۱۹۲) در پنجم صفر در رکاب صاحبقران و صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی که شاعر را در مدح وی شعرهاست از تبریز به طرف اران و گرجستان و ارمنستان و باکو رهسپار می‌رود و در سفرنامه گاه به توصیف شهرها و ابنیه نیز می‌پردازد و به طرز لباس و وضع خارجی ملل نیز اشاره می‌کند (همان: ۱۹۳)

پنجاه روز بعد از سفر در گرجستان و ارمنستان از راه گوکچه‌چای که امروز آن را گویچای می‌نامند به سمت باکو حرکت کرد و عصیان اهالی را بر ضد مغولان توضیح نمود و با دلسوزی تمام عدم تناسب میان نیروی وحشتناک مغولان و عده قلیل قیام‌کنندگان را که در «قلعه انیق» متحصن شده بودند و محکوم به فنا بودند، بیان کرد. حکیم در باکو با ابن مولانا نصیر و ابن الخطیب و دیگر علمای آن شهر را ملاقات کرد و پس از سی چهل روز اقامت در باکو بسرا مراجعت نمود. در این موقع تاج‌الدین عمید دستور دیگری دریافت و برای «بازبینی جمع و خرج اردبیل» از ارس گذشت و با حکیم به سوی اردبیل حرکت کرد. در اردبیل با ابن سنان و اوحد کاتب آشنا می‌رود و ابن سنان را سخت هجو می‌کند نزاری در این موقع، از قهستان نامه‌ای دریافت می‌کند و با رضای دل و شادی در سفرنامه، رفقا و دوستان قهستانی خود را که اغلب نویسنده و شاعر و عارف هستند می‌برد و تهنیت می‌فرستد. شاعر اسامی زین‌الدین علی و نصیرالدین حسن و شرف مسعود و مجدالدین و جمال‌الدین محمد و جمال‌الدین رئیس و چند تن دیگر را یاد می‌کند و «سفرنامه» را به نام «شیخ الاولیا و شیخ‌الشیوخ امین‌الدین» تمام کرده است: (همان: ۱۹۵-۱۹۴) سرانجام از

اردیبهل به ابهر و از آنجا در ماه ربیع‌الآخر، بامداد روز یکشنبه به سوی قهستان بازگردید. این مسافرت حکیم نزدیک به دول سال طول کشید.

نتیجه

این بررسی نشان می‌دهد که در ادبیات کلاسیک ما نمونه‌هایی از اتوبیوگرافی شبیه غزالی و بوعلی سینا مشاهده می‌شود؛ مانند اشارات پراکنده از زندگی، نام و آثار شاعران و نویسندگان در دیباچه آثارشان؛ تذکرة‌های فردی مانند: اسرارالتوحید و خمسه‌متحیره که درصدد شناساندن استادان خود ابوسعید و جامی هستند و سفرنامه‌هایی مانند سفرنامه ناصر خسرو و نزاری که بیشتر چون حول محور نویسنده می‌چرخند و به نسبت کمتر به وصف شهرها می‌پردازند؛ غیر از این‌ها در لابه‌لای حکایت‌هایی مانند حکایت‌های گلستان که حاکی از زندگی واقعی نویسنده هستند می‌توان سراغ این نوع گشت و مهم‌تر از همه این‌ها توجیه‌نامه‌ها و حبسیات می‌توانند یکی از فروع خودزندگی‌نامه‌نوشت محسوب شوند.

بنابراین چنین نیست که نویسندگان کلاسیک ما به خود و فردیت خویش بی‌توجه بوده‌باشند، بلکه در لابه‌لای انواع دیگر به معرفی آن پرداخته‌اند؛ به‌ویژه نقش تذکرة‌ها را نمی‌توان نادیده‌گرفت. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، عارفان ما به‌جای پرداختن به زندگی خود بیشتر به شرح احوال استادان خود پرداخته‌اند و گویا بر همین اساس نوشتن زندگی خود را به شاگردانشان موکول کرده‌اند و این عامل مانع ایجاد اتوبیوگرافی از زبان خود آن‌ها شده است؛ اما بررسی ساختار تذکرة به‌ویژه در قرن یازدهم و دوازدهم نشان از تحول خاصی در تذکرة‌نویسی و ابداع اولین اتوبیوگرافی‌های آگاهانه دارد که معمولاً نویسندگان در پایان تذکرة‌ها یا خاتمه آن بخشی را اختصاص به شرح حال مؤلف داده‌اند. کارکرد اتوبیوگرافی‌های این دوره بیشتر ایدئولوژیکی است تا ارتباطی صرف، در دوره‌های بعد مشاهده می‌شود که خودزندگی‌نامه‌نوشت‌ها صرفاً جهت معرفی خود به وجود آمده‌اند اما در انواع این دوره آنچه بیشتر سبب ایجاد این نوع شده است، تأثیر عقاید دینی و عرفانی و است؛ همچنان که غزالی برای اثبات عقاید عرفانی خود درصدد حقانیت این فرقه برآمده است صائن الدین ترکه هم جهت رفع اتهامات اعتقادی درصدد اثبات عقاید خود برمی‌آید و با عنوان‌گذاری درونیات خود به نام نفثه‌المصدور به زیبایی آن را به‌عنوان یک

گلایه هم نشان می‌دهد. محمد بن منور و امیرعلیشیر ضمن معرفی استادان خود به تبیین بسیاری از اصول عرفانی به‌ویژه خوارق و کرامات و مقامات عرفانی می‌پردازند. هرچند اتوبیوگرافی در ادبیات ما گاهی کارکرد روانی دارد و بارزترین نمونه آن حبسیات مسعود سعد است که سبب تخلیه عقده‌های روانی و رنج‌های نهفته درون شاعر می‌گردد.

هرچند در این دوره به مواردی مانند نمونه‌های موردی پژوهش و بسیاری از نمونه‌های دیگر، می‌توان اشاره نمود که پیشینه این نوع را در ادبیات کلاسیک ما نشان می‌دهند؛ اما حقیقت این است که ادبیات کلاسیک ما که از قرن سوم تا قرن دوازدهم را در برمی‌گیرد؛ یعنی حدود ده قرن می‌بایست شاهد آثار بیشتری از این نوع باشیم درحالی‌که انگشت‌شمارند این انواع. از طرفی دیگر وجود تذکره‌ها و زندگی‌نامه‌نویسی‌ها نشان می‌دهد که ایرانیان هنر زندگی‌نامه‌نویسی داشته‌اند اما چه چیزی سبب کاهش این نوع شده است بارزترین عامل را می‌توان فرهنگ اسلامی - عرفانی ایران است و عقایدی را که دین دارد در نظر گرفت؛ یک مثال بارز از تفاوت در فرهنگ اسلامی با مسیحی آیین دینی «اعتراف» است. اجرای این آیین به این ترتیب است که مسیحیان کاتولیک حداقل سالی یک‌بار نزد کشیش می‌روند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند؛ کشیش پس از شنیدن اعترافات که باید حتماً محرمانه باقی بماند، مجازاتی از قبیل نماز و دعا به‌عنوان کفاره گناه تعیین می‌کند. با انجام این آیین مقدس و به‌جا آوردن کفاره مقرر، روح گناهکاران از فعل گناهی که تا آن زمان مرتکب شده بودند، پاک می‌شود و از عقوبت پس از مرگ رهایی می‌یابد. این شیوه اقرار سبب این خواهد شد که فرد بتواند در جامعه و در نزد دیگران اقدام به بیان تمامی پنهان‌کاری‌های زندگی خود کند درحالی‌که در اسلام توبه دینی صرفاً مسلمان و خدا باهم راز و نیاز می‌کنند و کمتر گناه‌کاری در میان مسلمانان پیدا می‌شود که بتواند لایه‌های پنهان زندگی خود را درملاءعام یا در قالب یک اثر مرور نماید، بنابراین ناچار است در اتوبیوگرافی‌های خود تنها به ذکر نام، حوادث مهم و جمعی زندگی و گاه زن و فرزند بپردازد البته این ویژگی در دوره معاصر به‌ویژه پس از دوره مشروطه مقداری تغییر می‌کند. علاوه بر این چنانچه اشاره شد، خود و من در فرهنگ عرفانی و بالتبع ایرانی مذموم بوده و هست. به همین سبب نویسندگان ما خودآگاه یا ناخودآگاه صحبت از خود را هم مذموم می‌پندارند و طبیعی است که هیچ‌گاه نوعی مانند اتوبیوگرافی در این فرهنگ رشد

نخواهد کرد و اگر ناچار باشند از این نوع خلق نمایند از الفاظی مانند بنده و این فقیر و ... استفاده می‌کنند و افعال سوم شخص به کار می‌برند. تجلی این فرهنگ حتی در نامه‌های اداری امروزی هم قابل مشاهده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اصیل، حجت‌الله. «تذکره». دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، (۱۳۷۵)، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
۲. ترجمه رساله اضحویه، بی‌نا، (۱۳۶۴)، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات حسین خدیو جم، تهران: اطلاعات.
۳. ترکه اصفهانی، صائن‌الدین علی بن محمد، (۱۳۵۱) چهارده رساله فارسی، به تصحیح دکتر سید علی موسوی بهبهانی و دکتر سید ابراهیم دیباجی، تهران: چاپخانه فردوسی
۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، (۱۳۶۷)، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول.
۵. رزمجو، حسین، (۱۳۷۰)، انواع ادبی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، انواع نثر فارسی، تهران، سمت، چاپ اول.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۶) شعر بی دروغ شعر بی نقاب. تهران: سازمان چاپ تهران.
۸. سعدی، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، با مقدمه محمد علی فروغی، تهران: نشر طلوع.
۹. سهیلی خوانساری، احمد، (۱۳۷۳)، حصار نای: شرح حال مسعود سعد سلمان، تهران: اسلامیه.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، انواع ادبی، تهران: فردوس.
۱۱. صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران: خلاصه جلد اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران، تهران: ققنوس.
۱۲. ظفری، ولی الله، (۱۳۷۵)، حبسیه در ادب فارسی از آغاز شعر فارسی تا پایان زنده. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. غزالی محمد (۱۳۶۰). المنتقد من الضلال. ترجمه صادق آیینه وند. تهران: سپهر.
۱۴. غزالی، محمد، (۱۳۳۸)، راه رستگاری. ترجمه زین الدین کیانی نژاد. تهران: عطائی.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸)، شاهنامه، بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو، زیر نظر ی. او برتلس، دو مجلد، تهران: ققنوس.
۱۶. فرشیدورد، خسرو، (۱۳۷۵)، نگاهی به اشعار مسعود سعد، تهران: گوهر.
۱۷. گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۳)، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران: کتابخانه سنائی.
۱۸. محمد ابن منور میهنی، (۱۳۷۶)، اسرار التوحید، بخش اول، مقدمه و تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
۱۹. معین، دکتر محمد. ۱۳۶۰، فرهنگ فارسی، (جلد ۱)، تهران: امیرکبیر.
۲۰. موتمن، زین العابدین، (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، تهران: مطبوعاتی افشاری.
۲۱. ناصر خسرو (۱۳۵۰)، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، تهران: چاپخانه سپهر با همکاری انتشارات فرانکلین.
۲۲. هجویری غزنوی جلابی، ابوالحسن بن عثمان (۱۳۵۸) کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، بی‌جا.
۲۳. هدایت، رضا قلی خان، تذکره ریاض العارفین، تصحیح نصرت الله فروهر، (۱۳۸۹)، تهران: امیرکبیر
۲۴. واصفی، زین الدین محمود، (۱۳۴۹)، بدایع الوقایع، تصحیح: الکساندر بلدروف، جلد اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران: انستیتیوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی.

ب) مقالات

۲۵. اشرف، احمد، (۱۳۸۸)، «یادداشتی بر خاطره نگاری»، بخارا، ش ۷۴، صص ۲۶-۵.
۲۶. پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۳) «دییاجه: مجلس انس نویسنده و خواننده نگاهی به دییاجه‌های کشف المحجوب هجویری و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو قبادیانی»، آینه میراث، دوره جدید، شماره ۲۷، صص ۱۴۰-۱۲۳.
۲۷. خلجی، محمد مهدی، (۱۳۸۸) «اتوبیوگرافی و حوزه‌های علمیه: نگاهی به کتاب خاطرات مهدی حائری یزدی»، ایران‌نامه، شماره ۷۷، صص ۹۰-۷۱.
۲۸. ج.گ. بارادین (النین گراد)، (۱۳۳۷)، «حکیم نزاری قهستانی»، فرهنگ ایران زمین، شماره ۶، ۲۰۳-۱۷۸.
۲۹. رشتیانی، گودرز، (پاییز و زمستان ۱۳۹۰)، «دییاجه نویسی متون تاریخی افشاریه؛ تداوم و تحول در یک سنت تاریخی»، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، شماره ۹۰، صص ۶۲-۳۷.
۳۰. رضائی، لایلا و جاهدجاه، عباس، (تابستان ۱۳۹۱)، «راوی اول شخص در گلستان سعدی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، ۱۰۹-۱۲۴.
۳۱. زرقلانی، مهدی، (۱۳۸۹) «تکوین تدریجی سنت نگارش تاریخ ادبی ایران»، شعر پژوهی، شماره ۳، صص ۱۰۲-۷۵.
۳۲. محمدی افشار، هوشنگ، (۱۳۸۸)، «سفر در متون نثر عرفانی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۴، ۲۲-۵۰.
۳۳. موزن، زهرا؛ جواری، محمد حسین، (۱۳۸۲)، «بخش دوم: مقولات دیگر/ اتوبیوگرافی و مباحث نظری آن در فرانسه»، علامه، دوره اول، شماره ۴، صص ۱۲۶-۱۰۲.
۳۴. مولوی، فرشته، (بهمن و اسفند ۱۳۸۸)، «نگاهی گذرا به زندگینامه نویسی»، بخارا، شماره ۷۴، صص ۳۶۴-۳۶۹.
۳۵. نوایی، امیر علی شیر، (۱۳۸۱)، «ترجمه خمسة المتحیرین امیر علیشیر نوائی»، مترجم: نخجوانی، محمد، ضمیمه نامه فرهنگستان، شماره ۱۲، صص ۴۳-۸.
۳۶. واله داغستانی، علیقلی، (۱۳۷۶)، واله داغستان و تذکره ریاض الشعراء، ترجمه ابوالقاسم رادفر، ایران‌شناخت، شماره ۵، صص ۱۰۱-۶۶.
۳۷. یاور، حورا، (۱۳۷۹)، «تأملی در «غرب زدگی» و پیوند آن با خود زندگی نامه‌های جلال آل احمد، گفتگو، شماره ۳۰، صص ۶۴-۳۷.